

آه تا ماه*

• عبدالعلی دست‌غیب

«آه تا ماه» مجموعه شعرهایی است در مایه وصفی و تغزل (لیبریک) که بیشتر از طبیعت، فصل‌ها، گل‌ها، درّه، چشمه، باران، برف‌ها و پرندگان سخن می‌گوید. اشعار کوتاه سه مصرعی این مجموعه، حاصل لحظه‌های تأمل است. سرآینده در مثل به ریزش باران یا برف، باز شدن گل نیلوفر، وزیدن باد در شاخه‌های سرو، بر باد رفتن برگ در بیابان و... توجه می‌کند و در چند کلمه تصویرهایی از آن‌ها به دست می‌دهد که هر یک از آن تصاویر مضمون یا نکته‌ای نهفته دارند. کشف این مضمون پنهانی البته خواننده را به وجد می‌آورد یا محزون می‌کند یا وی را به نموده‌های طبیعت که از منظره سراینده طبیعت دوست دیده شده نزدیک می‌سازد. قطعه‌های کوتاه این مجموعه در پنج دفتر تنظیم شده که به طور کلی از دگرگونی فصل‌ها و نموده‌های آن‌ها از جمله برگ ریزان خزان، بارش برف، رسیدن میوه‌ها، باز شدن گل‌ها، دانه برچیدن یا مهارت پرندگان سخن به میان می‌آورد. به نظر می‌رسد که سرایش اشعار این مجموعه، «لحظه‌ای» یا به تعبیری دیگر «شهودی» بوده است. سراینده از دیدن ریزش برف یا دانه برچیدن کبوتری، حالت یا اندیشه‌ای پیدا می‌کند، خاطره‌ای در او بیدار می‌شود یا رابطه‌ای بین آسمان و برکه آب در مثل کشف می‌کند که حاصل آن چند کلمه ساده است که در مجموع، تصویری خیال‌انگیز پیش دیده خواننده می‌گشاید.

کلمه‌ها نرم و ظریف‌اند و روان و حساب شده. سراینده از انبوه کلمه‌ها و تصاویر دیده شده یا به یاد آمده، آن کلمه‌ها یا تصاویری را برمی‌گزیند که با یکدیگر بیشترین ارتباط ممکن را دارند، زیادی‌ها را دور می‌ریزد، سخن کوتاه می‌کند و تصویر یا مضمونی می‌سازد و خود کنار می‌رود تا آن مضمون یا تصویر در دانستگی خواننده یا شنونده جان بگیرد.

این اشعار از لحاظ نوع، نوعی «هایکو» (شعر چینی - ژاپنی) است که در دبستان ذن بودیسم اهمیت آئینی دارد. هایکوها اشعاری هستند تصویری، شهودی و الهامی که به دیدن و وصف ظواهر چیزها بسنده

نمی‌کنند و می‌خواهند تا دل واقعیت راه یابند. شناسایی مفهومی از نظر ذن بودیسم و هایکوسرایان، آگاهی‌هایی به ما می‌دهد، اما این آگاهی‌ها پیوسته واقعیت است نه خود آن.^۱ گیاه‌شناسان می‌توانند گل‌ها و گیاهان را زیر ذره‌بین قرار دهند، عناصر مقوم آن‌ها را بازسجی کنند، انواع ورده‌های آن‌ها را معین سازند، اما آن چه به ما می‌دهند دانشی از واقعیتی جنبا و زنده نیست و ما را به آن واقعیت رویان نمی‌سازد، در حالی که تأمل و شهود و غرق شدن در حرکت و توج و زیبایی نیلوفر، برف، برگ، کاج، سرو و ... ما را به دانشی می‌رساند فراتر از آگاهی‌های مفهومی که به طور معمول هر روزه با آن‌ها سر و کار داریم. در این عرصه‌هایکو سرایان در پی رمز و راز زندگی‌اند، باور دارند در هر پدیده‌ای رمز و رازی وجود دارد که باید آن را کشف کرد. ادراک این رمز و راز نیز البته از راه «تأمل» و نزدیک شدن بی‌واسطه با پدیده‌ها حاصل می‌شود. در مثل باید به طبیعت و نمودهای آن چنان نزدیک شد که نوعی یگانگی با آن‌ها به دست آورد. این همان مشکلی است که فنومنولوژی در عصرجدید پیش می‌نهد: به سوی خود چیزها و به دور از مفهوم‌ها، نوعی تجربه زیسته است، و نیز می‌توان آن را نوعی ادب رمانتیک نامید. زندگانی در جامعه، در گروه، در تنازع و تخصص حیاتی، فرد حساس را به پیچ و تاب می‌افکند، درون او را برمی‌آشوبد، بی‌قرار و آشفته‌اش می‌سازد، بنابراین ناچار در پی سرپناهی می‌گردد که او را از آشوب و غوغای درون و بیرون رهایی دهد. معبد طبیعت [به تعبیر بودلر]، سرپناه اطمینان بخشی است و می‌تواند شاعر و انسان خسته و بی‌قرار را تسکین دهد. در این زمینه نوشته‌اند که:

هایکو شعر نیست، زیبایی نیست، بلکه خود زندگانی است. تجربه شهودی هستی است که این مادر همه هنرهای اصیل است. در مثل پیش از آن که زنجره باشد لاک پوک زنجره است که حضور کل هستی و نیستی است، یا کوه است اما نامی ندارد. گریز از نام‌ها و مفهوم‌های «زبان ساخت» است. هایکو سرا فقط می‌بیند: نفوذ صدای زنجره را در سنگ‌ها، اسب و پیشاب و طوبله را، لرزش چراغ را در نسیم و آسمان زرد کم عمق را و رد پاهای خرچنگ‌ها را بر شن‌های ساحل یا علف‌های تابستانی و رؤیاهای دلیران و دلاوران گذشته را بی‌هیچ افسوس و دریغی...^۲

هایکو نگار که تکیه بر خط تصویری چینی - ژاپنی دارد، شکل و دگرگونی پدیده‌ها و باشندگان زنده را نیز می‌نگارد. هایکوی زیر از «بوسون» است:

شکوفه‌های شلغم روغنی

ماه در مشرق

خورشید در مغرب

شلغم روغنی گیاهی است که در بهار گل زرد کوچکی می‌دهد. در ژاپن در آغاز بهار ساقه و برگ خوش بوی این گیاه را می‌خورند و مردم از رنگ سبز روشن و عطر آن، فرا رسیدن بهار را حس می‌کنند. شعر، این منظره را مجسم می‌کند: سراسر کشتزار را گل‌های زرد با برگ‌های سبز روشن پوشانده است. شامگاه بهاری است. نیمی از خورشید باختری پشت کوه رفته و نیمه دیگرش به کشتزار پر گل نور می‌افشاند و ماه سپید در آسمان نیمه تاریک خاور بالا می‌آید.^۳

به این ترتیب می‌توان گفت «هایکو» نقاشی هم هست. تصویری از پدیده‌ها به دست می‌دهد، اما این تصویر باز نمایش کوه، ماه، دریاچه، گل زرد و طلوع خورشید نیست، بلکه خود آن‌هاست.

مجموعه «آه تا ماه» سیروس نوذری یک چنین چیزی است. لحظه‌های زیسته و حس شده شاعر را نشان می‌دهد. آنچه البته او می‌بیند همان چیزی نیست که شاعر ژاپنی دیده است. ادراک او ادراک بومی است، ایرانی است. او برای تجسم و تصویر صحنه‌ها البته نمی‌تواند مانند هایکونگار چینی یا ژاپنی از خط فارسی بهره‌گیری کند، بنابراین ناچار است با توصیف یا کنار هم چیدن کلمه‌هایی که اشیاء یا گل‌ها یا پرندگان ویژه‌ای را به یاد می‌آورند، منظره‌ای بسازد، قطعه زیر این صنعت سراینده را خوب نشان می‌دهد:

بیهوده است.

آسمان

در آب‌های گل آلود

(آه تا ماه، ۲۸، شیراز ۱۳۷۹)

از راه‌های دیدن آسمان یکی هم این است که آن را در برکه آبی، چالابی یا استخری ببینیم. آسمان صاف در مثل در برکه آبی بازتاب می‌یابد و آدمی تصویر آن را می‌بیند که طبعاً شفاف‌تر و روشن‌تر است. اما اکنون آب گل آلود است و تصویر بازتاب یافته ناشفاف و کدر، و این سراینده را خوش نمی‌آید. چنین تصویری بیهوده است یعنی در خور دیدن نیست و زیبایی آسمان را نشان نمی‌دهد. اشیاء و باشندگان زنده در بیشتر قطعه‌های «آه تا ماه» نشانه‌هایی هستند از حالات آدمی، دگرگونی‌های طبیعی، ظرافت‌هایی که در برخی چیزها می‌تواند دید و حس کرد. در جایی سراینده در کنار کوهی ایستاده است. زمان دیدن اشیاء بر حسب آن چه از قطعه شعر برمی‌آید «روز» است. سروی کوهی آن بالاها روییده است و در باد تکان می‌خورد، همین تکان خوردن شاخه‌های سرو کوهی است که سراینده را متوجه وزیدن باد می‌کند:

بر آن بلندی

می‌گذرد باد

از آن سرو کوهی دانستم

(همان، ۳۷)

گاهی آدمی فکر می‌کند که ابر و باد و مه و خورشید و .. برای بر آوردن مقاصد او در کارند و جز این کاری ندارند. اگر ما باشیم و آن‌ها مقاصد ما را برآورند، آن‌ها هم هستند و اگر نباشیم نیستند. اما این فکر یا پنداره به نظر سراینده درست نیست. چه ما باشیم چه نباشیم، چیزها هستند و اعتنایی به مقاصد ما ندارند:

فرو می‌ریزد

آبشار

بی حضور ما.

(همان، ۱۰۰)

این تم که در بسیاری از قطعه‌های مجموعه «آه تا ماه» آمده‌اید «فن بنیادی» - ایده مسلط عصر حاضر - را رد می‌کند. خودبنیادی بشر او را بر آن داشته تا بیندارد همه چیزها در پی بر آوردن مقاصد او هستند. اگر ماه می‌درخشد برای این است که او بتواند در شب راه پیمایی کند، اگر چشمه می‌جوشد برای این است که او در پی تشنگی آب بنوشد، اگر درخت سایه و میوه می‌دهد برای این است که او به آسایش

برسد. «هستی شناسی» می‌گوید: وجوه بودن و هستن را باید در نظر آورد. آن درختی که در کنار جویی روییده است، باشنده ای است در خود و برای خود. ما گمان می‌بریم چنین درختی از این جهت به عرصه «بودن» آمده است که به ما میوه و سایه بدهد. اما این پنداره بنیادی ندارد. «سیله زیوس» سروده است:

گل سرخ بی چراست. او شکوفان می‌شود برای این که شکوفان می‌شود.
البته این نگاه به طبیعت نگاهی است مشفقانه، نه قهرآلود. همه چیز هستی دارد، جان دارد و باید به هستی اش ادامه دهد. انسان نباید به ترکیب و مجموع بودگی «بودن» و «هستن» دست بزند:

همین کافی است

وزیدن عطری

به نیمه شب.

(همان، ۱۰۸)

سراینده از چیزها و باشندگان مانند نیلوفر، شقایق، ماه، نسترن سپید، ارغوان، یاس، سرو، کاج، خرمالو، کبوتر، کلاغ، خرگوش، گنجشک، بید، پیچک، سیب، برف، آیینه، باد، برکه... زیاد حرف می‌زند و می‌کوشد ویژگی هر یک از آن‌ها را بی توجه به اهداف سودآیینی بشری ببیند و توصیف کند:

پرندگان می‌خوانند

بی آن که

نامی بر هم نهند

(همان، ۷۹)

یکی از تم‌های مهم مجموعه شعر «آه تا ماه» تنهایی آدمی است. انسان در جامعه است، با انبوه آدمیان دیگر هم راه است، اما هم دل و هم دم نیست. سراینده از انبوه آدمیان و تنازع آن‌ها رنج می‌برد. از راه تنهایی و دوری از عرصه تنازع به تنهایی دیگری راه می‌برد. به خلوت طبیعت می‌رود، به سوی شامگاه، خزان، زمستان، پرنده‌ها و درختان. او در این سیر و سلوک به بادی «نگاه» می‌کند که بر برکه آب موج می‌اندازد، شاخه‌های پر برف را می‌تکاند، برگ‌ها را با خود می‌برد، عطر یاس را «می‌شنود» که در هر دو سوی پرچین پیچیده است، ارغوان‌های ریخته از ریزش باران را می‌بیند یا حس می‌کند که یاس‌ها بی حضور ما عطرافشان شده‌اند و ظریف‌تر از این می‌سرایند:

بر نیلوفر قدم بگذار

و از آب

بگذر!

(همان، ۱۳)

یا حسرت می‌خورد از این که:

غاز گم شد

میان مه

بر آب‌های خاکستری.

(همان، ۸۶)

فکر سراینده از جهتی به اندیشه‌های سپهری، بیژن جلالی و هایکونگاران چینی - ژاپنی خویشاوندی دارد: نزدیکی و الفت با طبیعت، رمز و رازگویی شعر و پدیده‌ها، سادگی، بینش عارفانه، کوشش به حذف تضاد و ستیزه و آموختن مهر و دوستی. در این عرصه چشم‌ها را باید شست و باشندگان و گیاهان و باد و باران را طور دیگری دید. شهود ژرف و شاعرانه این سرایندهگان سرشار از شور و شوق است و تا دل پدیده‌ها راه می‌جوید. در بند مفهوم‌های منطقی و عقلانی نیست. نوذری نیز مانند هایکو نگاران از تجربه‌ای ساده ولی ژرف سخن می‌گوید:

پیش از آدمی باران بود

پیش از آن

آه.

(همان، ۶۰)

تجربه سراینده در این جا دور نمی‌رود. «باران» پدیده‌ای است که خیال او را برانگیخته است. باران از آدمی کهن تر است. تجربه از نمودی که سراینده شاهد آن است فراتر نمی‌رود. پیش از باران چه بود؟ کلمه «آه» اندوه و افسوس را می‌رساند. اما سراینده توضیحی عقلانی به دست نمی‌دهد. «آه» کلید گشودن مضمون شعر است. باران «بود» [و هست] اما پیش از آن؟ عبور از این لحظه، و طرح پرسش فلسفی یا علمی در این عرصه هوده‌ای ندارد باران می‌بارد، خورشید می‌درخشد، شب می‌شود، ماه می‌تابد، باد می‌وزد، برف زمین را سپیدپوش می‌کند، پرندگان در طلب دانه‌اند، شکوفه‌های دیروز، امروز با باد می‌روند، تنازعی در کار نیست، هر چه هست تقابل است. باد و برگ، آفتاب و برف، نیلوفر و مرداب، پرند و برکه آب، نسیم و درخت. این تقابل جاودانگی طبیعت و گذرندگی اندیشه‌ها و کردارهای آدمی است.

آن چه را که این نوع شعر نمایش می‌دهد یا همان چیزی است که هست و دیده و شنیده می‌شود، درباره وضعیت تاریخی - اجتماعی آدمی نیست. حاصل لحظه‌ای تأمل و در آمیختن با طبیعت است:

دل روشن است

با یکی خرمالو

بر درخت پاییز.

(همان، ۳۴)

خرمالویی که در پاییز رسیده و سرخ رنگ شده همچون چراغی دیده می‌شود که دل را روشن می‌کند. این هم شعر است و هم نقاشی. خرمالو در خزان می‌رسد و سرخ فام می‌شود و در این زمان است که به کمال می‌رسد و موضوع تخیل شاعر قرار می‌گیرد. جایی دیگر تک درختی تنها زیر آفتاب او را برمی‌انگیزد و جایی دیگر عبور عابران شامگاه، زیر افرای آشنا و جایی دیگر درختی سبز در باد، کنار درختی دیگر ... در همه حال در این گونه اشعار رابطه‌ای بین پدیده‌ها هست که به صراحت گفته نمی‌شود و در حاشیه قرار گرفته، در حاشیه سکوت که باید کشف شود. اما برخی قطعه‌های مجموعه «آه تا ماه» وصف ساده است و صراحت دارد و این سبب به گردش نیفتادن نیروی خیال شنونده و خواننده می‌شود:

از میان بیدها می‌گذرد

و بر سنگ‌های آن خانه دست می‌کشد

باد

(همان، ۳۹)

پیداست که کلمه «باد» مضمون شعر را بی‌درنگ لو می‌دهد و اگر نبود بهتر بود. چرا که خواننده شعر دوست زود درمی‌یافت که «باد» است که از میان بیدها می‌گذرد و بازیگوشی می‌کند و بر سنگ‌های آن خانه دست می‌کشد. یا این قطعه:

بر صخره‌های برهنه

باد

با نوازش‌های بی انجام

(همان، ۳۷)

که توصیف صرف است و معنای تازه و ظریفی هم ندارد. از این گذشته امروز حتی شاعر طبیعت دوست، مدام نمی‌تواند در دامنه کوه یا در دل بیشه زاری کنار جوی آب به سر برد. دست تمدن و شهر و تکنیک به پنهان‌ترین بیشه‌زارها و دورترین جنگل‌ها رسیده است و به هیچ کس اجازه نمی‌دهد در رؤیای «عصر زرین» فردوسی دور از زیست آدمی غوطه ور شود و از آن بیرون نیاید. شاعر دوره آغازین، همین که با پدیده‌های طبیعت رویاروی شد، حیرتی او را دربرگرفت، و ندایی از درون او برخاست که مشابه اوراد و جادو بود، از این رو «پیشگو» نام گرفت و شاید خود نیز برای نگهداری پایگاه پیشاپیش خود به این پنداره دامن زد. او هر چیزی را نامی نهاد و در دل هر بیشه‌ای ایزدی یا پرچه‌ای افسون‌گر دید و در کشتزار سبز آسمان ایزد «خورشید» را یافت که سوار بر گردونه‌ای آتشین از خاور به باختر می‌تازد و از تازیانه‌اش رعد و برق می‌جهد این درست بود و متناسب به زندگانی آن روز. اما امروز شاعر ناچار است جایگاهی در کوچه و بازار و خیابان بیابد و به اعماق جنگل زندگانی شهری امروزینه برود. تأمل در طبیعت و بیان عواطف ساده، امروز کافی نیست. شاعر امروز کسی است که «در زمان آشکار کردن احساسات خود، هوشیار باشد و آن‌گاه که دست به قلم می‌برد، این هوشیاری روشن‌تر از خود احساس به سوی ما باز می‌گردد.»^۴

پی‌نوشت‌ها

۱. بنگرید به «هایکو» احمد شاملو و ع. پاشایی، ۹ به بعد، تهران، ۱۳۶۱.

۲. لاک پوک زنجره، ع. پاشایی، ۱۲ به بعد، تهران، ۱۳۸۱.

۳. لاک پوک زنجره، همان، ۹۲.

۴. *خاطرات پابلو نرودا*، ترجمه هوشنگ پور نظر، ۳۹۸، تهران، ۱۳۵۹.

نرودا در خاطرات خود از سفر به چین و از اشعار چینی نکته ظریفی آورده است. او در مشاهده طبیعت در گذرگاهی کوهستانی از رودخانه‌ای عظیمی، قطعه کوچکی سبزی کاری، معبدی کوچک، پرواز گروهی پرنده به صورت لکه‌ای ابر و تصویر آن‌ها به صورت مینیاتور (نگارچه) به لم پیرترین و خردمندترین مینیاتورسازان... یاد می‌کند و سپس می‌نویسد: شعر عمیقی از این دنیای باشکوه طبیعت تراوش می‌کند، شعری کوتاه و عریان همچون پرواز پرنده‌ای یا آذرخش سیمگون باریکه‌ای آبی که میان دیوارهای سنگی به آرامی جاری است. (همان، ۳۴۸)